

بهتره یه مدت به همون کار ادامه بدم تا زندگیم روی غلتک بیفته تا بعد ببینم چی
میشه

به سمت آگهی که گفته بود رفتم بازم دستش درد نکنه

با طرف تماس گرفت و گفت که منو میفرسته

طبق آدرس دوباره به راه افتادم و جلوی خونه بزرگی پیاده شدم و داخل رفتم

واقعا دمش گرم! چه جای بزرگه و حتما حقوقشم خوبه

با صدای مردی چشم از خونه گرفتم

با کسی کار داشتید!؟

من برای استخدام اومدم به عنوان خدمتکار

باشه ای گفت و درو باز کرد که وارد خونه شدم خونه چه چه عرض کنم عمارت!

یه عمارت درست به بزرگیه عمارت برزین!

داخل رفتیم که زنی با کفش پاشنه بلند به سمتم اومد

–پریناز تویی!؟

سرمو پایین انداختم و اهومی گفتم که اشاره ای به آشپزخونه کرد

–از طرف نیما اومدی پس نیازی به فرم و پرسش پاسخ نیس استخدامی!

فرم مخصوص میپوشی و همیشه رسمی و مرتب!

اصلا نمیخوام با لباسی غیر از لباس فرم توی خونه بگردی!

چون اینجا مهمونی هس دوست هس و کلی چیز دیگه نظم برام مهمه!

آشپزی میکنی خونه تمیز میکنی و در مواقعی تدارکات با توعه

و کارای دیگه ای که خودت به عنوان یه خدمتکار قطعاً میدونی!

عم به دارچین آلرژی دارم هیچوقت توی غذاهات دارچین نمیریزی و اینکه غذاهای

تندو دوست دارم!

چیزای شیرینم کمتر میبذی برای نهار بیرونم

اگه میخوای الان کارتو شروع کنی میتونی از تمیزی خونه شروع کنی

اگه هم میخوای عصر شروع کنی شام رو یادت نره

راستی امشب چند نفر از دوستانم دعوتن یه لیست میگیری و غذاهای عالی میبذی

بیتزا درست کن یا لازانیا نمیدونم هرچی که خودت میخوای دسرو فراموش نکن و شراب!

راستی من همیشه چاییمو با یک قند و قهومو کم شکر میخورم این نکته مهمیه پس یادت نره

باشه ای گفتم و ازش اجازه گرفتم تا یک ساعتی رو بیرون باشم

خودشم سوار ماشین مدل بالاش شد و با سرعت بالایی از عمارتش بیرون رفت

بیرون رفتم و یه گوشی خیلی ساده و دست دوم فقط برای زنگ زدن گرفتم

تا در مواقعی که دیر میکنم مادرم نگران نشه!

به عمارت برگشتم و فرم قرمز رنگی رو که شامل یه دامن و یه بلوز رسمی بود رو پوشیدم و پیشبندو روی دامنم بستم

روسریمو توی کیفم گذاشتم و موهای بلندمو همونطور پشت سرم انداختم

و گل سرمو کنار سرم زدم این گل سرو برزین برام گرفته بود!

و حداقل اینطوری حس میکردم که کنارمه

سعی کردم به غم هام فکر نکنم و سیم کارتمو روی گوشیم انداختم

چند تماس بی پاسخ از آوا داشتم و دلم میخواست باهش حرف بزنم

اما بهتر بود اول با مادر تماس میگرفتم و خبر استخدام شدنمو میدادم

بعدشم با آوا تماس میگرفتم گرچه فکر کنم

آوا هم مثل برزین و مرتضی میخواد بهم بگه تو چه جور ادمی هستی و کلی فوشم بده!

با مامان تماس گرفتم و خبر استخدام شدنمو بهش دادم که البته خیلی خوشحال شد

بعد از خدافظی با مامان با آوا تماس گرفتم بعد از چند بوق جواب داد

– پریناز وایییی خودتی!؟

چیزی نگفتم و همونطور ساکت موندم

– پریناز میشنوی صدامو من میدونم تو بیگناهی!

با این حرفش با تعجب گفتم:

– چی! میدونی!؟

– الان کجایی باید بینمت میتونی بیایی! کی وقت داری!؟

– عم... راستش..ممم..من الان سرکارم اما میتونم برای دیدنت پیام اما باید زود
برگردم

– باشه پس من همین الان راه میفتم برات آدرس یه کافه رستوران رو میفرستم بیا
همونجا

باشه ای گفتم و قطع کردم خداروشکر دختره خونه نبود

وگر نه همین روز اولی اینقدر بیرون میرفتم و میومدم اخراجم میکرد

لباسامو عوض کردم و از عمارت بیرون اومدم یه تاکسی گرفتم و به کافه رفتم

یه میز خالی پیدا کردم و منتظر آوا نشستم

که یکم بعد با یه پیراهن بادمجونی و کیف همرنگش وارد رستوران شد

براش دستی تکون دادم و به سمتش رفتم که محکم توی بغلم گرفت

و منم بغلش کردم و بوسیدمش

نگاهی به شکمش انداختم و گفتم:

نی نی کوچولو چطوره!؟

با لبخند گفت:

این از دنیا بی خبره هیچیش نمیشه اما نی نی تو حالت چطوره!؟

بعد از بیمارستان دیگه نشد بینمت مشکل جدی که نبود!؟

نه خونریزیم بخاطر فشار زیاد بود و ناراحتی اما الان خداروشکر بهترم

نیم نگاهی به آوا انداختم و گفتم:

_آوا! میگم برزین.....

نیم نگاهی به آوا انداختم و گفتم:

_آوا! میگم برزین! برزین! حالش چطوره!؟

لبشو جلو داد و گفت:

_چی بگم والا راستش بعد رفتنت اتفاقات خوبی نیفتاد پریناز!

گرچه میدونم توم بهت سخت گذشته

راستش برزین به من و مرتضی گفت که دیگه نیاید گفت دیگه داداشی به اسم تو ندارم

متعجب گفتم:

_چی!!!! چطور ممکنه!؟

اخه اون که مرتضی رو مثل داداش خودش دوست داشت

آوا نیم نگاهی بهم انداخت و گفت:

– عزیزم برزین تویی که از بچگی عاشقت بودو

کنار گذاشت پس کنار گذاشتن من و مرتضی هم برایش کاری نداشت

وقتی که رفتی به تهران برگشتیم برزین دائم مشروب میخورد الانم کارای عجیب
میکنه و.....

با دقت به توضیح های آوا گوش میدادم اما با سوالی که تو ذهنم اومد گفتم:

– آوا گفتی میدونی که من بیگناهم! از کجا میدونی تو که مدت زیادی نیس منو
میشناسی

– پریناز این چیزا به کوتاهی و بلندی نیس شخصیت هر انسانی توی رفتارش ظاهر
میشه

من میدیدم رفتار تو میدیدم چطور به برزین عشق میورزی میدیدم

پاک بودند از اون گذشته یکی از ادمای برزین برای دادن چمدون تورو تعقیب کرد

بعدشم فهمیدیم که تنهایی و اون تورو تهدیدت کرده پرینت پیامی گوشیتیم گرفتیم

و برای برزین بردیم اما نخواست! نخواست که حتی یه نگاه بهشون بندازه گفت

دیگه هیچوقت نمیخواد اسمی از تو برده شه گفت دیگه براش تموم شدی

با جاری شدن اشکام نگاهمو از آوا گرفتم که بلند شد

و روی صندلی کناریم نشست و بغلم گرفت

بینیمو بالا کشیدم و گفتم

_چرا حق به حق دار نمیرسه آوا چرا من باید اینهمه زجر بکشم

و پارسا به راحتی با کلی پول فرار کنه و بره و بعدشم...

_فرار نکرده

_چی؟! چطوری